

وضوخانه خواری در مسجد

رضا احسان پور
نویسنده شاعر و طنزپرداز

مجیدزانوزدروی زمین وتندتند شروع کرده به جمع کردن قندها، مطمئن بود که قندها تا آمدن آقامیرزا جمع نمی شوند. خودش را آماده کرده بود که در جواب دل خوری وسرزنش آقامیرزا چه جوابی بدهد، یکی دوتادروغ باورپذیر که بسته به شرایط وواکنش آقامیرزا،

مجیدترسید و تا آمد بلندشود. سرش خورده لبه میز. آقامیرزا گفت «هول نشو! همه اش مال خودت و با خیال راحت بخور، فقط لقمه بزرگ تر از دهننت بگیر»؛ مجیداز زیر میز آمد بیرون. آقامیرزا داشت مابقی قندها را جمع می کرد. مجیدبه سمت او رفت و گفت «شرمنده ام»؛ راستش... قضیه اینه

که... می دونید من... هرچه سعی کردیکی از آن قصه ها را سر هم کند، زبانش به دروغ تپجریخت. لبخند آقامیرزا و شوخی او هم بی اثر نبود، «مؤمن! می خوای زمین بخوری، بخور ولی چرا زمین مسجد رو می خوری؟ لااقل وضوخونه رو نخور! برای سلامتی ات ضرر داره»؛ مجیدگفت «هان»؛ آقامیرزا گفت «هیچی! حالا داشتی زمین رومتبرک می کردی یا قند هارو؟» مجیدگفت «هیچ کدوم»؛ آقامیرزا قندان قند را کنار گذاشت و از توی کابینت، یک قندان دیگر بیرون آورد و داد دست مجید، «ان شاء... به حق همین وقت وساعت یادقیق تر بگم، به حق نیم ساعت دیگه، همین جوری که از روزندگی من روشیرین کردی، خداوندگی ات رو شیرین کنه»؛ مجیدنگاهش به قندان کنار گذاشته شده بود، «این هاچی می شه؟ می ریزید دور»؟

آقامیرزا قندان را توی یک کیسه پلاستیکی خالی کرد و گذاشت

راه افتادیم. آن سال برای اولین بار به کل نیروها برای تردد و حضور در محل کار، پلاک شناسایی داده بودند. داشتن چنین پلاکی برای من افتخار بود. صبح ها به شوق نماز صبح وزیارت مولا یمان بیدار می شدم و هوای ملکوتی بارگاه آقا را با تمام وجود به جان می خریدم. روزهای زیارت و خدمت رسانی مثل چشم پرهم رزن تمام شد و من ماندم و خاطره هایی که همیشه در ذهنم لحظه ورودم مان به کشور عراق یا اتوبوس به سمت کربلا و حرم آقا امام حسین^(ع) و حضرت ابوالفضل^(ع) به حرکت درآیدیم. چند ساعتی از شیرین ترین ساعات عمرمان را در بین الحرمین سپری کردیم. ساعتی که بی شک درآیدیم. چند ساعتی از آقا توفیق زیارت دوباره اش را خواستار شدم. سلامتی و حال خوب برای مردمان کشور ما مسئلت کردم. بعد از آن، به سمت شهر نجف به

غباروبی دل

پلاک افتخار

محمد امیری راد
قدم به کشور عراق گذاشته بودم و پیر از هیجان و سراسر شور بودم. باورم نمی شد زمانی بشوم پاکبان افتخاری سالار شهید، من از خاک طوس قدم بر خاک کربلا گذاشته بودم. با گروهی از همکارانم برای پابوسی آقا و خدمت در اربعین حسینی از طرف شهرداری مشهد به نجف اشرف اعزام شده بودیم. از لحظه ورودم مان به کشور عراق یا اتوبوس به سمت کربلا و حرم آقا امام حسین^(ع) و حضرت ابوالفضل^(ع) به حرکت درآیدیم. چند ساعتی از شیرین ترین ساعات عمرمان را در بین الحرمین سپری کردیم. ساعتی که بی شک درآیدیم. چند ساعتی از آقا توفیق زیارت دوباره اش را خواستار شدم. سلامتی و حال خوب برای مردمان کشور ما مسئلت کردم. بعد از آن، به سمت شهر نجف به

چکامه های حسینی

نشسته سایه ای از آفتاب بر رویش به روی شانه توفان رهاست گیسویش ز دوردست. سواران دوباره می آیند که بگذرند به اسبان خویش از رویش کجاست یوسف مجروح پیرهن چاکم که با داذ دل صحرای آوزد بویش کسی بزرگ تر از امتحان ابراهیم کسی چنان که به مذبح پُرید جاقویش نشسته است کنارش کسی که می گرید کسی که دست گرفته به روی پهلویش هزار مرتبه پر سیده ام ز خود او کیست؟ که این غریب. نهاده است سر به زانویش کسی در آن طرف دشت ها نه معلوم است کجای حادثه افتاده است بازویش کسی که با لب خشک و ترک ترک شده اش نشسته تیر به زیر کمان ابرویش کسی است وارث این دردها که چون کوه است عجب که کوه ز ماتم سپید شد مویش عجب که کوه شده چون نسیم سرگردان که عشقمی کشدار هر طریقه مهر سویش طلوع می کند اکنون به روی نیزه سری به روی شانه توفان رهاست گیسویش

شاعر
فریدون

درماتر هوا	۴۵٪	۲۱°↓	۳۳°↑
دمای هوای مشهد	صبح ۲۲	ظهر ۳۵	عصر ۳۱
اوقات شرعی مشهد	اذان ظهر۱۲:۳۷	نیمه شب شرعی۲۳:۴۸:۴۸	اذان صبح فردا۰۴:۰۰:۲۷
	غروب آفتاب۱۹:۳۸	طلوع آفتاب فردا۰۵:۳۸:۲۴	

SHAHRARANEWS.IR	اشنبه
۰۹ مرداد ۱۴۰۱	شماره ۲۲۷۵
Mashhadchehreh.ir	Photoshahr.ir
میثاق نامه اخلاق حرفه ای	

اول شخص

درباره شهید مرتضی مطهری، اندیشمند، فیلسوف دینی و نظریه پرداز انقلابی

شعله آگاهی

امیرمنصور رحیمیان
آدم وقتی دقیق تر و کلی تر، بدون پیش داوری وقضاوت، به سیر تاریخی شکست ها و پیروزی های بشری نگاه می کند. دلیل آن ها را در دو چیز می بیند. آگاهی و پشتکار. دوموضوع که به مثابه دو بال، می توانند هر جامعه ای را به عرش برسانند و یا در سقوطی دردناک به مفاک ذلت فرو ببرند. ولی هر چیزی در این جهان هزینه ای دارد و به صورت رایگان به کسی بخشیده نخواهد شد. بهای آگاهی، ولی سنگین است. آگاهی همچون جوهری درخشان و براق است. که قیمت بسیار دارد. آدم برای آن باید عمر و جان گران مایه را بدهد. وقتی هم به دستش آورد، مثل آتشی کف دستناش را می سوزاند. شهید، مرتضی مطهری، کسی بود که قسمتی از آگاهی را به دست آورده و قیمتش را با جان خود پرداخت کرد. آتشی که سعی داشت از آن برای روشن کردن جامعه استفاده کند. خیلی هایمان با خواندان کتاب «حماسه حسینی»، انگار که نشسته باشیم پای صدها روضه و نوحه اشک ریختیم، بیش از پیش عاشق امام حسین^(ع) شدیم و با تمام وجود، انسانیت، مظلومیت و بزرگی حسین^(ع) و یا رانش را و حماسه ای که آفریدند را شناختیم. «حماسه حسینی»، مجموعه ای شامل سخنرانی ها و یادداشت های شهید مطهری درباره حادثه کربلاست. این کتاب تا به حال به چندین زبان ترجمه



روایت روز

حال و هوای محرم در افغانستان



همسند به دلیل احترامی که به خاندان پیامبر^(ص) دارند در این مراسم حضور پیدا می کنند. روز عاشورا در کابل همان حس و حالی را تجربه می کنید که در شهرهای ایران وجود دارد. دسته های عزاداری شیعیان از مناطق شیعه نشین پایتخت سینه زنی می کنند تا ظهر را در زیارت سخی محلی که برای شهروندان پایتخت افغانستان مقدس است همراه با دیگر هیئات مذهبی عزاداری کنند و نماز ظهر عاشورا بخوانند. در مسیر راه هم ایستگاه های صلواتی از عزاداران حسینی با چای و شربت پذیرایی می کنند و صدای مداحی با لهنجه دری در کوچه ها و خیابان های پایتخت افغانستان به گوش می رسد.



نمایشگاه حسینیهای به وسعت یک شهر در میدان شهدا مشهد

عکس: حدیث ففبری | فوتوشهر

عکس روز

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایان: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



خیمه شهر



طرح: جلال حاجی زاده

موکب یک نفره

برات کربلا از مشهدالرضا^(ع)

حاکم بود، آرامشی که با فرض ناامنی کاظمین وسامرا، هم خوانی چندانی نداشت. توصیه برخی مبنی بر سفر نکردن به سامرا، مانع از رهسپاری ما به آن شهر نشد و ایستگاه عاشقی بعدی، زیارت حرمین عسکریین بود. حال و هوای سامرا، متفاوت تر از هر جایی بود و آثار مخرب نا کسان داعش مسلک، بر درود یوار حرم به وضوح نمایان بود. سومین مقصد سفر، نجف بود، جایی که صفای ایوان نجف را بایند بند وجود حس کردم. ازدحام عاشقان، مانع از نزدیکی مابه ضریح مطهر شد. بیدام اده می شدیم برای پیاده روی. وادی السلام، نقطه پایان نجف شد و دل به راه سپردیم.

- زیباترین مسیر عاشقی

میزبانان عراقی، جان و مالشان را برای خدمتگزاری به اشتراک گذاشته اند. یکی نذر تسبیح کرده، خیلی ها نذر آب. یکی ملتسمانه درخواست می کند میهمان موکب آن ها شویم، دیگری به مادر هفتاد و چند ساله ام، جو را ب اهدا می کند. احساس خستگی که می کنم، با نگاهی به مادرم که گویی توانی دوباره یافته، به حالش غبطه می خورم و بی آنکه خستگی را به زبان بیاورم، به مسیر ادامه می دهم. عمودهایی پس از دیگری پیموده می شود و دیدار ارباب نزدیک تر. به مقصد می رسیم، اما خدا کند به هدف هم رسیده باشم. شیرین ترین لحظه سفر، زمان دیدن گنبد عباس بن علی^(ع) است که خستگی را از تن درمی آورد. مردد بودیم که اول حرم عباس را برای زیارت انتخاب کنیم یا حرم ارباب را. بالاخره پس از این تردید شیرین، به زیارت قمر بنی هاشم رفتیم و پس از کسب اجازه از ایشان، زیارت حرم ارباب. می گویند معمولاً سفر اولی ها بهت زده اند و بعضیشان نمی ترکد. اتفاقی که در وهله اول برای من هم افتاد و ناگهان نجوای سوزناک مادر به گوش رسید و گره از گلویم گشود: «مایم که بگریم که دلم خالی شه/ از کنج چشانت، آب جاری شه مایم که بگریم که زمین گل گرده/ شاید که حسین هم راضی شه»

آواهای عاشورایی



ای اهل حرم میرو علم دار نیامد
علمدار نیامد. علمدار نیامد...
شعر مشهوری که ایرانیان در شب و روز تاسوعا و در مراسم عزاداری برای حضرت عباس^(ع) می خوانند.
با صدای مرحوم محمد کوثری «مداح اهل بیت»